

— درباره تفسیر المیزان —

کرده‌اند و در سایر موارد خوانندگان را به آن بحث اصلی ارجاع داده‌اند. استاد بزرگوار خود در مقدمه تفسیر به این نکته اشاره دارند و می‌فرمایند:

«روشی که ما در پیش گرفته‌ایم این است که قرآن را با قرآن تفسیر کنیم و توضیح آیه را به وسیله تدبر و دقت (که قرآن به آن دستور داده) از آیه دیگر بخواهیم و مصادیق را به وسیله خواصی که خود آیات به دست می‌دهند بشناسیم، همانطور که قرآن صریحاً می‌گوید: *إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ* (یعنی قرآن را برای بیان همه چیز بر تو نازل کردیم) چطور می‌توان قبول کرد که قرآن بیان هر چیز باشد اما بیان خودش نباشد، با اینکه خدا در باره قرآن فرموده *هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ* (قرآن مایه هدایت مردم و روشن و روشنگر راه هدایت و میزان سنجش حق و باطل است) و باز می‌فرماید: *أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ نُورًا مُّبِينًا* (نور آشکار به سوی شما فرستادیم) چگونه ممکن است قرآن مایه هدایت و میزان سنجش حق و باطل و روشن و روشنگر برای عالمیان باشد ولی در موضوع فهم خود آیات قرآن، که جهانیان احتیاج شدید به آن دارند آنها را مستغنی نسازد؟»

و در دنباله همین مطلب اضافه کرده‌اند:

«آنچه از مطالعه در پیرامون حالات پیغمبر اکرم (ص) و اهل بیت گرامی‌اش (علیهم‌السلام) استفاده می‌شود این است که روش آن بزرگواران در تفسیر آیات نیز همواره چنین بوده است... همچنین اهل بیت گرامی‌اش که در این جهات جانشین او هستند همواره در تفسیر و تعلیم آیات به خود آیات استشهاد می‌کردند و ما در طی بحثهای آینده (یعنی در طول تفسیر) کلمات ایشان را در تحت عنوان بحث روائی یا روایتی نقل کرده‌ایم، و می‌بینیم حتی در یک مورد آن بزرگواران به دلیلهای عقلی و فرضیه‌های علمی، برای تفسیر آیات دست نزده‌اند.

علی‌علیه‌السلام در یکی از خطبه‌های نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: «قرآن طوری است که یک قسمت از آن از قسمت دیگر سخن می‌گوید، و پاره‌ای از آن گواه پاره دیگر است». بنابراین راه صاف و روشنی که معلم‌ان قرآن علیهم‌السلام آن را پیموده‌اند این

راه است و بس، و ما هم تا آنجا که می‌توانیم این روش را دنبال کرده‌ایم.»

ویژگی دیگر تفسیر المیزان در این است که به روایت یعنی نقل احادیث و اخبار صحیح از پیامبر (ص) و صحابه و ائمه معصومین اعتنا و اهتمام تمام نشان داده و در ذیل هر بخش از تفسیر، پس از نقل آیات و توضیح لغوی و ادبی و بیان مراد هر آیه با شیوه «قرآن به قرآن»، فصلی تحت عنوان بحث روایی به نقل و نقد روایات از منابع خاصه و عامه اختصاص داده‌اند. و شأن نزول آیات را غالباً در همین بخش آورده‌اند.

اهتمام شادروان علامه طباطبایی در این باب ناظر به این واقعیت است که تفسیر قرآن در آغاز، یعنی در عهد پیامبر (ص) و صحابه و ائمه و تابعین و عمدتاً تا قرن سوم، در حیطه حدیث قرار داشت. خود حضرت رسول (ص) نخستین مفسر قرآن بودند و چنانکه در تمامی کتب حدیث ضبط است بارها صحابه مشکلات خود را در فهم آیات و عبارات قرآن از ایشان می‌پرسیدند و حضرت پاسخ می‌گفتند. این پاسخها ابتدا مانند سایر احادیث و سخنان پیامبر (ص)، شفاهی نقل می‌شد، و سپس از اول قرن دوم که امت اسلام به اهمیت حیاتی ضبط احادیث واقف شد، در مجموعه‌های حدیث ثبت و تدوین گردید. حضرت علی (ع) که به «کتاب الله الناطق» و «صدر المفسرین» معروف بود، در طی مصاحبتهای مدیدی که سالها با نبی اکرم (ص) داشت به تمامی رموز و شیوه حل مشکلات قرآن، بویژه مشابهاات، آشنا شده بود و چنانکه محدثان نقل کرده‌اند می‌فرمود: «اگر بخواهم تفسیری بر سوره حمد می‌نگارم به اندازه هفتاد بار شتر». از دیگر صحابه عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود به کثرت روایت تفسیری مشهورند. ائمه معصومین نیز که جای خود دارند و بخش عمده اخباری که از آنان روایت شده، در زمینه قرآن و تفسیر قرآن است. تابعین (یعنی یاران و پیروان صحابه) احادیث تفسیری را از صحابه فرا گرفتند. از معروفترین تابعین در این زمینه،

مجاهدین جبر، شاگرد ابن عباس است و دیگر سعید بن جبیر که حجاج ثقفی او را بخاطر گرایش به تشیع، پس از آزار و اذای بسیار، به شهادت رساند.

باری تا قرن سوم که محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسر بزرگ، تفسیر عظیم خود را، با تکیه به روایات تفسیری فراهم آورد، عمده ترین و در واقع تنها منبع تفسیر قرآن همانا احادیث منقول از مقام رسالت، یا منسوب به آن مقام بود.

بعدها به تدریج در جنب تفسیر روایی یا روایتی یا نقلی قرآن، تفسیر عقلی نیز بویژه بر اثر پیدایش و رشد رواج مذاهب کلامی و شکوفایی علوم گوناگون، پدیدار شد. و این شیوه، یعنی تفسیر علمی و عقلی قرآن در حدود ده قرن است که در سراسر عالم اسلام رواج دارد.

مسئله تفسیر به رأی

بعضی از مفسران و بسیاری از مفسران، این گونه تفسیر را که «تفسیر به رأی» نیز نامیده می شود مذموم شمرده، و با توجه به حدیثی از پیامبر اکرم که فرموده «هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، جایگاهش را در آتش دوزخ آماده ساخته است» این شیوه از تفسیر را ممنوع می شمارند. اما بعضی از قرآن شناسان و عالمان علوم قرآنی، در پاسخ اینان می گویند که مراد آن نوع تفسیری است که طبق هوی و هوس و رأی شخصی و برای انطباق دادن تکلف آمیز قرآن با فلان طریقه یا مذهب یا مکتب به عمل آید. و قرآن را از مدار معانی طبیعی اش بگردانند. مخصوصاً که غالب آیات قرآن، بویژه آیات متشابهات یعنی آیاتی که در باره احکام نیست و معنای صریح یکسانی ندارد، بر اثر ابهام و ابهامی که در ظاهر آنها هست، قابل حمل به معانی مختلف است. به همین جهت در طول تاریخ اسلام، و در زمانه ما نیز، غالباً فرقه ها، به حق یا ناحق برای توجیه اعمال یا آراء خود می توانند به آیاتی از قرآن متمسک شوند، خود حضرت رسول فرموده اند: «قرآن چند وجهی و رام و تأویل پذیر است، بکشید که آن را به بهترین وجه حمل کنید» در طول تاریخ تفسیر، بسیاری از عرفا و متکلمین و فقها تفسیری از دیدگاه خویش نوشته اند که طبعاً در مواردی که به افراط گراییده اند، از نظر عامه مسلمانان مقبول نبوده است.

بعضی از صاحب نظران، این گونه تفسیر، یعنی تفسیر به رأی یا تفاسیر عقلی را به دو نوع عمده تقسیم کرده اند: ۱- تفسیر به رأی یا مذموم ۲- تفسیر به رأی مقبول.

تفسیر به رأی مذموم را تفسیری دانسته اند که مفسر رأی یا مذهب خود را - اعم از اینکه آن مذهب فقهی یا کلامی، یا فلسفی یا عرفانی باشد - اصل قرار دهد و قرآن را فرع. و تفسیر به رأی ممدوح یا مقبول را، بالعکس تفسیری دانسته اند که با رعایت دو نکته مهم یعنی در درجه اول اینکه بعضی از آیات قرآن روشن کننده آیات دیگر است، و دیگر اعتنا به احادیث، تدوین می شوند و بی آنکه سعی در تأویل افراطی داشته باشند برای توضیح بیشتر مطلب، بحثهای علمی و فلسفی و کلامی طرح می کنند. یعنی قرآن را اصل و سایر معارف دینی یا عقلی و علمی را فرع می گیرند. این روش عقلاً و نقلاً بلا اشکال و یکی از بهترین زمینه ها و انگیزه های شکوفایی علوم و معارف شرعی و عقلی در اعصار درخشان پیشین بوده است. علامه طباطبائی همین شیوه معتدلانه و خردمندانه را در پیش گرفته اند و با وجود منزلت رفیع علمی و فلسفی، بر اثر رسوخ ایمانی، در متن تفسیر خود جانب قرآن را از همه چیز عزیزتر داشته اند و از ادب شرعی هرگز فرو نگذاشته اند و چنانکه گفته شد بنیاد کار خود را بر تفسیر قرآن به قرآن، و سپس استفاده از روایات صحیحیه نهاده اند. ولی از سوی دیگر عقل و علوم عقلی را نیز خوار نینگاشته اند. ایشان در انتقاد از روش متکلمان و فلاسفه ای که آراء خویش را بر آیات قرآن مقدم داشته اند چنین گفته اند:

«متکلمین سعی کرده اند آیات را بر طبق اصول مذهب خود تفسیر کنند، یعنی آنچه را موافق دیدند گرفته و باقی را بصورتی که مذهب آنها اجازه می دهد تأویل نمایند... این روش تفسیری را نمی توان تفسیر نامید، بلکه بهتر این است که آن را «تطبیق» بنامیم زیرا میان دو قول تفاوت بسیار است که بگوئیم: «قرآن چه میگوید؟» و یا «قرآن را بر کدام معنی باید حمل کرد؟». چون در صورت اول باید تمام مطالب (جز بدیهیات) را فراموش کنیم و بینیم از قرآن چه می فهمیم، ولی در صورت دوم باید یک سلسله مطالب غیر بدیهی، یعنی نظری، را اساس قرار داده و قرآن را بر طبق آن معنی کنیم. مسلم است این عمل بحث از معانی واقعی نخواهد بود.

اما فلاسفه نیز به همان سرنوشت خطرناک متکلمین مبتلا شدند و بجای تفسیر در گرداب «تطبیق» افتادند، و در نتیجه آنچه با مسلمات بحثهای فلسفی آنها سازشی نداشت تأویل کردند.

چنانکه گفته شد، بحثهای کلامی و علمی و فلسفی در تفسیر میزان کم نیست. و اصولاً اسلوب تحقیق و تتبع علامه طباطبائی

مجاهدین جبر، شاگرد ابن عباس است و دیگر سعید بن جبیر که حجاج ثقفی او را بخاطر گرایش به تشیع، پس از آزار و ایدای بسیار، به شهادت رساند.

باری تا قرن سوم که محمد بن جریر طبری، مورخ و مفسر بزرگ، تفسیر عظیم خود را، با تکیه به روایات تفسیری فراهم آورد، عمده ترین و در واقع تنها منبع تفسیر قرآن همانا احادیث منقول از مقام رسالت، یا منسوب به آن مقام بود.

بعدها به تدریج در جنب تفسیر روایی یا روایتی یا نقلی قرآن، تفسیر عقلی نیز بویژه بر اثر پیدایش و رشد رواج مذاهب کلامی و شکوفایی علوم گوناگون، پدیدار شد. و این شیوه، یعنی تفسیر علمی و عقلی قرآن در حدود ده قرن است که در سراسر عالم اسلام رواج دارد.

مسئله تفسیر به رأی

بعضی از مفسران و بسیاری از مفسران، این گونه تفسیر را که «تفسیر به رأی» نیز نامیده می شود مذموم شمرده، و با توجه به حدیثی از پیامبر اکرم که فرموده «هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، جایگاهش را در آتش دوزخ آماده ساخته است» این شیوه از تفسیر را ممنوع می شمارند. اما بعضی از قرآن شناسان و عالمان علوم قرآنی، در پاسخ اینان می گویند که مراد آن نوع تفسیری است که طبق هوی و هوس و رأی شخصی و برای انطباق دادن تکلف آمیز قرآن با فلان طریقه یا مذهب یا مکتب به عمل آید. و قرآن را از مدار معانی طبیعی اش بگردانند. مخصوصاً که غالب آیات قرآن، بویژه آیات متشابهات یعنی آیاتی که در باره احکام نیست و معنای صریح یکسانی ندارد، بر اثر ابهام و ابهامی که در ظاهر آنها هست، قابل حمل به معانی مختلف است. به همین جهت در طول تاریخ اسلام، و در زمانه ما نیز، غالباً فرقه ها، به حق یا ناحق برای توجیه اعمال یا آراء خود می توانند به آیاتی از قرآن متمسک شوند، خود حضرت رسول فرموده اند: «قرآن چند وجهی و رام و تأویل پذیر است، بکشید که آن را به بهترین وجه حمل کنید» در طول تاریخ تفسیر، بسیاری از عرفا و متکلمین و فقها تفاسیری از دیدگاه خویش نوشته اند که طبعاً در مواردی که به افراط گراییده اند، از نظر عامه مسلمانان مقبول نبوده است.

بعضی از صاحب نظران، این گونه تفسیر، یعنی تفسیر به رأی یا تفاسیر عقلی را به دو نوع عمده تقسیم کرده اند: ۱- تفسیر به رأی مذموم ۲- تفسیر به رأی مقبول.

تفسیر به رأی مذموم را تفاسیری دانسته اند که مفسر رأی یا مذهب خود را - اعم از اینکه آن مذهب فقهی یا کلامی، یا فلسفی یا عرفانی باشد - اصل قرار دهد و قرآن را فرع. و تفسیر به رأی ممدوح یا مقبول را، بالعکس تفاسیری دانسته اند که با رعایت دو نکته مهم یعنی در درجه اول اینکه بعضی از آیات قرآن روشن کننده آیات دیگر است، و دیگر اعتنا به احادیث، تدوین می شوند و بی آنکه سعی در تأویل افراطی داشته باشند بران توضیح بیشتر مطلب، بحثهای علمی و فلسفی و کلامی طرح می کنند. یعنی قرآن را اصل و سایر معارف دینی یا عقلی و علمی را فرع می گیرند. این روش عقلاً و نقلاً بلا اشکال و یکی از بهترین زمینه ها و انگیزه های شکوفایی علوم و معارف شرعی و عقلی در اعصار درخشان پیشین بوده است. علامه طباطبائی همین شیوه معتدلانه و خردمندانه را در پیش گرفته اند و با وجود منزلت رفیع علمی و فلسفی، بر اثر رسوخ ایمانی، در متن تفسیر خود جانب قرآن را از همه چیز عزیزتر داشته اند و از ادب شرعی هرگز فرو نگذاشته اند و چنانکه گفته شد بنیاد کار خود را بر تفسیر قرآن به قرآن، و سپس استفاده از روایات صحیحیه نهاده اند. ولی از سوی دیگر عقل و علوم عقلی را نیز خوار نینگاشته اند. ایشان در انتقاد از روش متکلمان و فلاسفه ای که آراء خویش را بر آیات قرآن مقدم داشته اند چنین گفته اند:

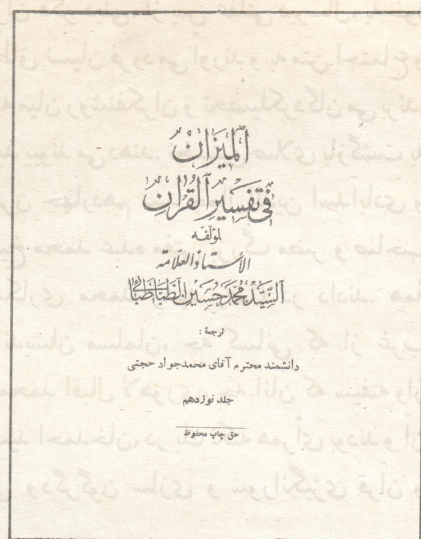
«متکلمین سعی کرده اند آیات را بر طبق اصول مذهب خود تفسیر کنند، یعنی آنچه را موافق دیدند گرفته و باقی را بصورتی که مذهب آنها اجازه می دهد تأویل نمایند... این روش تفسیری را نمی توان تفسیر نامید، بلکه بهتر این است که آن را «تطبیق» بنامیم زیرا میان دو قول تفاوت بسیار است که بگوئیم: «قرآن چه میگوید؟» و یا «قرآن را بر کدام معنی باید حمل کرد؟». چون در صورت اول باید تمام مطالب (جز بدیهیات) را فراموش کنیم و بینیم از قرآن چه می فهمیم، ولی در صورت دوم باید یک سلسله مطالب غیر بدیهی، یعنی نظری، را اساس قرار داده و قرآن را بر طبق آن معنی کنیم. مسلم است این عمل بحث از معانی واقعی نخواهد بود.

اما فلاسفه نیز به همان سرنوشت خطرناک متکلمین مبتلا شدند و بجای تفسیر در گرداب «تطبیق» افتادند، و در نتیجه آنچه با مسلمات بحثهای فلسفی آنها سازشی نداشت تأویل کردند.

چنانکه گفته شد، بحثهای کلامی و علمی و فلسفی در تفسیر المیزان کم نیست. و اصولاً اسلوب تحقیق و تتبع علامه طباطبائی

سپس انقلاب صنعتی و انقلابات اجتماعی - سیاسی، مسلمانان غالب کشورهای اسلامی یا مسلمان نشین بویژه مصر و سوریه و اندونزی و عراق و هند و پاکستان را که غالباً تحت استعمار مستقیم کشورهای اروپایی به سر می‌برند، یا بتازه از سلطه استعمار مستقیم در آمده به استعمار نوین نهانی افتاده یا به استقلال صوری رسیده بودند، خیره و خاشع ساخته بود. و روشنفکران و با سوادان این ممالک به عقب ماندگی علمی و فرهنگی خود اذعان کرده بودند، علی‌الخصوص که از چشم غرب و با ارزشهای غرب به خود می‌نگریستند و مقهور منطق ترقی و تکامل مادی غربی شده بودند، و چون با بعضی از مفاهیم و مقولات روشنفکری و نحوه نگرش و اندیشه غربی آشنا شده بودند، خود را با همان معیار که تنها معیار و یا درست‌ترین معیار می‌دانستند ارزیابی می‌کردند.

باری، تأثیر نافذ و سنگین غرب در يك گستره وسیع و تقریباً در تمامی عالم اسلام، واکنشهای مثبت و منفی گوناگونی برانگیخت و علاوه بر تحولات و اصلاحات سیاسی و اجتماعی نظیر اعتنا به ناسیونالیسم و آزادیخواهی و شیوه‌های حکومتی غربی و توجه به تشکیل مجالس قانون‌گذاری و تأسیس احزاب و ترویج و اشاعه چاپ کتاب و نشر مطبوعات و توجه به آموزش و پرورش نوین و تأکید بر نقش اجتماعی زنان و اینگونه مسائل، تحولات و اصلاحاتی نیز در امور مذهبی، و اصولاً در نگرش به مذهب، برانگیخت و مصلحانی در اغلب خطه‌های اسلام به عرصه آمدند که بعضی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و همعهدش شیخ محمد عبده - مصلح و مفسر و مفتی بزرگ مصر - محابا و متانت دینی خود را در مقابل هجوم اندیشه‌ها و علوم جدید دنیوی غرب از دست نداده، اصلاح سیاسی یا اجتماعی را به قیمت سست کردن اعتقاد دینی نمی‌خواستند، ولی بعضی دیگر چون سید احمدخان هندی بی‌محابا می‌خواستند و می‌کوشیدند که دین و دنیا، ذهن و زبان و ظاهر و باطن زندگی مسلمانان را غربی کنند. همین سید احمدخان، در اقدامات یا پیشنهادهای اصلاحگرانه‌اش که در زمینه و در آرزوی ریشه‌کن کردن فقر و فساد و جهل و جمود زندگی مسلمانان هند بود، تا به آنجا دور رفته بود که ادامه نفوذ و حضور استعماری انگلیس را در هند مفید و به صلاح مردم و موافق قضای الهی می‌شمرد و به دریافت لقب «سر» از انگلیسها نایل شده بود. سید احمدخان غیر از مبدأ و معاد یعنی اقرار به وجود خداوند و حقیقت قیامت، تمامی اصول و فروع اعتقادات اسلامی را یا انکار یا تأویل کرده بود. و در تفسیر ده جلدی پر سروصدایی



فلسفی - منطقی است، ولی چیزی که هست ایشان شاید بیش از همه مفسران فیلسوف یا فلسفی مشرب، نظیر ابن سینا و فخر رازی و ملاصدرا، به لغزشگاههای نامرئی که بر سر راه تفسیر قرآن هست، واقف بوده‌اند و لذا در برابر سرکشیهایی «عقل» از حریم «وحی» هشیارانه تر حراست کرده‌اند. و از آنجا که اهمیت گزاف و اولویت و اصالت را در تفسیر قرآن برای مباحث علمی و عقلی قائل نشده‌اند، حجم بیش از اندازه‌ای نیز به آنها اختصاص نداده‌اند. و از سرنوشت فخر رازی - مفسر و متکلم بزرگ قرن ششم - عبرت گرفته‌اند که در حق تفسیر عظیم و حجیمش، که مفصلتر از تفسیر المیزان است گفته‌اند: «از هر چیز سخن می‌گوید جز تفسیر قرآن!»

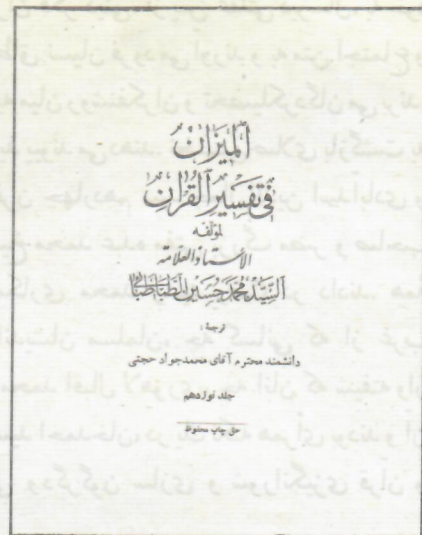
باری، بحثهای علمی و تاریخی و ادبی و کلامی و فلسفی تفسیر المیزان تبعی است، و به تناسب موضوع و دقیقاً برای تصحیح نظرگاه و افزایش دانش و بینش خوانندگان در جهت آشناتر شدن با روح قرآن است. همین است که استاد علامه در برخورد با تعابیر و تفاسیر علمی عصر جدید، متانت و منطق قرآنی و ایمانی خود را حفظ می‌کنند، و این شیوه مردم‌پسند و ظاهرالصلاح، یعنی تطبیق و تحمیل بی‌محابای اطلاعات عمومی علمی بر آیات قرآنی را، نادرست می‌خوانند.

تفاسیر علمی

در توضیح علل پیدایش و نگارش تفسیرهای علمی در یکصدسال اخیر، در اغلب کشورهای اسلامی، باید گفت که پیشرفت سریع و همه‌جانبه علمی و فنی غرب، بر اثر رنسانس و

سپس انقلاب صنعتی و انقلابات اجتماعی - سیاسی، مسلمانان غالب کشورهای اسلامی یا مسلمان نشین بویژه مصر و سوریه و اندونزی و عراق و هند و پاکستان را که غالباً تحت استعمار مستقیم کشورهای اروپایی به سر می‌برند، یا بتازه از سلطه استعمار مستقیم در آمده به استعمار نوین نهانی افتاده یا به استقلال صوری رسیده بودند، خیره و خاشع ساخته بود. و روشنفکران و با سوادان این ممالک به عقب ماندگی علمی و فرهنگی خود اذعان کرده بودند، علی‌الخصوص که از چشم غرب و با ارزشهای غرب به خود می‌نگریستند و مقهور منطق ترقی و تکامل مادی غربی شده بودند، و چون با بعضی از مفاهیم و مقولات روشنفکری و نحوه نگرش و اندیشه غربی آشنا شده بودند، خود را با همان معیار که تنها معیار و یا درست‌ترین معیار می‌دانستند ارزیابی می‌کردند.

باری، تأثیر نافذ و سنگین غرب در يك گستره وسیع و تقریباً در تمامی عالم اسلام، واکنشهای مثبت و منفی گوناگونی برانگیخت و علاوه بر تحولات و اصلاحات سیاسی و اجتماعی نظیر اعتنا به ناسیونالیسم و آزادیخواهی و شیوه‌های حکومتی غربی و توجه به تشکیل مجالس قانون‌گذاری و تأسیس احزاب و ترویج و اشاعه چاپ کتاب و نشر مطبوعات و توجه به آموزش و پرورش نوین و تأکید بر نقش اجتماعی زنان و اینگونه مسائل، تحولات و اصلاحاتی نیز در امور مذهبی، و اصولاً در نگرش به مذهب، برانگیخت و مصلحانی در اغلب خطه‌های اسلام به عرصه آمدند که بعضی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و همعهدش شیخ محمد عبده - مصلح و مفسر و مفتی بزرگ مصر - محابا و متانت دینی خود را در مقابل هجوم اندیشه‌ها و علوم جدید دنیوی غرب از دست نداده، اصلاح سیاسی یا اجتماعی را به قیمت سست کردن اعتقاد دینی نمی‌خواستند، ولی بعضی دیگر چون سید احمدخان هندی بی‌محابا می‌خواستند و می‌کوشیدند که دین و دنیا، ذهن و زبان و ظاهر و باطن زندگی مسلمانان را غربی کنند. همین سید احمدخان، در اقدامات یا پیشنهادهای اصلاحگرانه‌اش که در زمینه و در آرزوی ریشه‌کن کردن فقر و فساد و جهل و جمود زندگی مسلمانان هند بود، تا به آنجا دور رفته بود که ادامه نفوذ و حضور استعماری انگلیس را در هند مفید و به صلاح مردم و موافق قضای الهی می‌شمرد و به دریافت لقب «سر» از انگلیسها نایل شده بود. سید احمدخان غیر از مبدأ و معاد یعنی اقرار به وجود خداوند و حقیقت قیامت، تمامی اصول و فروع اعتقادات اسلامی را یا انکار یا تأویل کرده بود. و در تفسیر ده جلدی پر سروصدایی



فلسفی - منطقی است، ولی چیزی که هست ایشان شاید بیش از همه مفسران فیلسوف یا فلسفی مشرب، نظیر ابن سینا و فخر رازی و ملاصدرا، به لغزشگاههای نامرئی که بر سر راه تفسیر قرآن هست، واقف بوده‌اند و لذا در برابر سرکشیهایی «عقل» از حریم «وحی» هشیارانه تر حراست کرده‌اند. و از آنجا که اهمیت گزاف و اولویت و اصالت را در تفسیر قرآن برای مباحث علمی و عقلی قائل نشده‌اند، حجم بیش از اندازه‌ای نیز به آنها اختصاص نداده‌اند. و از سرنوشت فخر رازی - مفسر و متکلم بزرگ قرن ششم - عبرت گرفته‌اند که در حق تفسیر عظیم و حجیمش، که مفصلتر از تفسیر المیزان است گفته‌اند: «از هر چیز سخن می‌گوید جز تفسیر قرآن!»

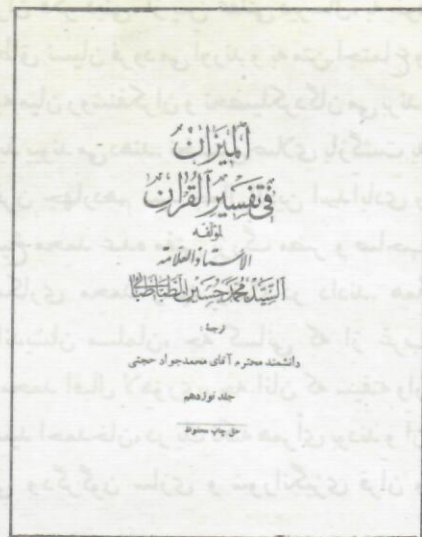
باری، بحثهای علمی و تاریخی و ادبی و کلامی و فلسفی تفسیر المیزان تبعی است، و به تناسب موضوع و دقیقاً برای تصحیح نظرگاه و افزایش دانش و بینش خوانندگان در جهت آشناتر شدن با روح قرآن است. همین است که استاد علامه در برخورد با تعبیر و تفاسیر علمی عصر جدید، متانت و منطق قرآنی و ایمانی خود را حفظ می‌کنند، و این شیوه مردم‌پسند و ظاهرالصلاح، یعنی تطبیق و تحمیل بی‌محابای اطلاعات عمومی علمی بر آیات قرآنی را، نادرست می‌خوانند.

تفاسیر علمی

در توضیح علل پیدایش و نگارش تفسیرهای علمی در یکصدسال اخیر، در اغلب کشورهای اسلامی، باید گفت که پیشرفت سریع و همه‌جانبه علمی و فنی غرب، بر اثر رنسانس و

سپس انقلاب صنعتی و انقلابات اجتماعی - سیاسی، مسلمانان غالب کشورهای اسلامی یا مسلمان نشین بویژه مصر و سوریه و اندونزی و عراق و هند و پاکستان را که غالباً تحت استعمار مستقیم کشورهای اروپایی به سر می‌برند، یا بتازه از سلطه استعمار مستقیم در آمده به استعمار نوین نهانی افتاده یا به استقلال صوری رسیده بودند، خیره و خاشع ساخته بود. و روشنفکران و با سوادان این ممالک به عقب ماندگی علمی و فرهنگی خود اذعان کرده بودند، علی‌الخصوص که از چشم غرب و با ارزشهای غرب به خود می‌نگریستند و مقهور منطق ترقی و تکامل مادی غربی شده بودند، و چون با بعضی از مفاهیم و مقولات روشنفکری و نحوه نگرش و اندیشه غربی آشنا شده بودند، خود را با همان معیار که تنها معیار و یا درست‌ترین معیار می‌دانستند ارزیابی می‌کردند.

باری، تأثیر نافذ و سنگین غرب در يك گستره وسیع و تقریباً در تمامی عالم اسلام، واکنشهای مثبت و منفی گوناگونی برانگیخت و علاوه بر تحولات و اصلاحات سیاسی و اجتماعی نظیر اعتنا به ناسیونالیسم و آزادیخواهی و شیوه‌های حکومتی غربی و توجه به تشکیل مجالس قانون‌گذاری و تأسیس احزاب و ترویج و اشاعه چاپ کتاب و نشر مطبوعات و توجه به آموزش و پرورش نوین و تأکید بر نقش اجتماعی زنان و اینگونه مسائل، تحولات و اصلاحاتی نیز در امور مذهبی، و اصولاً در نگرش به مذهب، برانگیخت و مصلحانی در اغلب خطه‌های اسلام به عرصه آمدند که بعضی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و همعهدش شیخ محمد عبده - مصلح و مفسر و مفتی بزرگ مصر - محابا و متانت دینی خود را در مقابل هجوم اندیشه‌ها و علوم جدید دنیوی غرب از دست نداده، اصلاح سیاسی یا اجتماعی را به قیمت سست کردن اعتقاد دینی نمی‌خواستند، ولی بعضی دیگر چون سید احمدخان هندی بی‌محابا می‌خواستند و می‌کوشیدند که دین و دنیا، ذهن و زبان و ظاهر و باطن زندگی مسلمانان را غربی کنند. همین سید احمدخان، در اقدامات یا پیشنهادهای اصلاحگرانه‌اش که در زمینه و در آرزوی ریشه‌کن کردن فقر و فساد و جهل و جمود زندگی مسلمانان هند بود، تا به آنجا دور رفته بود که ادامه نفوذ و حضور استعماری انگلیس را در هند مفید و به صلاح مردم و موافق قضای الهی می‌شمرد و به دریافت لقب «سر» از انگلیسها نایل شده بود. سید احمدخان غیر از مبدأ و معاد یعنی اقرار به وجود خداوند و حقیقت قیامت، تمامی اصول و فروع اعتقادات اسلامی را یا انکار یا تأویل کرده بود. و در تفسیر ده جلدی پر سروصدایی



فلسفی - منطقی است، ولی چیزی که هست ایشان شاید بیش از همه مفسران فیلسوف یا فلسفی مشرب، نظیر ابن سینا و فخر رازی و ملاصدرا، به لغزشگاههای نامرئی که بر سر راه تفسیر قرآن هست، واقف بوده‌اند و لذا در برابر سرکشیهایی «عقل» از حریم «وحی» هشیارانه‌تر حراست کرده‌اند. و از آنجا که اهمیت گزاف و اولویت و اصالت را در تفسیر قرآن برای مباحث علمی و عقلی قائل نشده‌اند، حجم بیش از اندازه‌ای نیز به آنها اختصاص نداده‌اند. و از سرنوشت فخر رازی - مفسر و متکلم بزرگ قرن ششم - عبرت گرفته‌اند که در حق تفسیر عظیم و حجیمش، که مفصلتر از تفسیر المیزان است گفته‌اند: «از هر چیز سخن می‌گوید جز تفسیر قرآن!»

باری، بحثهای علمی و تاریخی و ادبی و کلامی و فلسفی تفسیر المیزان تبعی است، و به تناسب موضوع و دقیقاً برای تصحیح نظرگاه و افزایش دانش و بینش خوانندگان در جهت آشناتر شدن با روح قرآن است. همین است که استاد علامه در برخورد با تعبیر و تفاسیر علمی عصر جدید، متانت و منطق قرآنی و ایمانی خود را حفظ می‌کنند، و این شیوه مردم‌پسند و ظاهرالصلاح، یعنی تطبیق و تحمیل بی‌محابای اطلاعات عمومی علمی بر آیات قرآنی را، نادرست می‌خوانند.

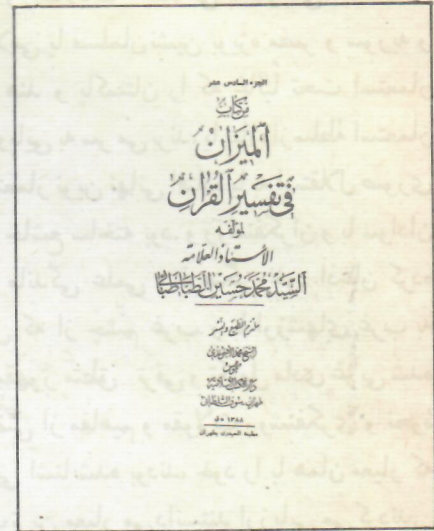
تفاسیر علمی

در توضیح علل پیدایش و نگارش تفسیرهای علمی در یکصدسال اخیر، در اغلب کشورهای اسلامی، باید گفت که پیشرفت سریع و همه‌جانبه علمی و فنی غرب، بر اثر رنسانس و

چه مصلحان و احیاگران فکر دینی، از پس غفلتی دیرسال، به خود می‌آیند و قرآن را از طاق نسیان فرود می‌آورند و به متن اجتماع و به میان مردم و بیشتر به میان روشنفکران و تحصیلکردگان می‌برند، و با ذهن و زندگی جدید پیوند می‌دهند. نخستین صلاهی بازگشت به قرآن را در سرآغاز قرن چهاردهم سید جمال‌الدین اسدآبادی و دوست و دستیارش شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر و صاحب تفسیر المنار (با همکاری محمد رشید رضا) در دادند. همه مصلحان و اصلاح‌اندیشان مسلمان، چه کسانی که از غرب سرخورده بودند نظیر محمد اقبال لاهوری، چه آنان که شیفته وار غرب‌گرا بودند نظیر سید احمدخان، در یک نکته هم‌رأی بودند و آن اهمیت سلسله جنبانی و دگرگون‌سازی و شورانگیزی قرآن و شناخت قرآن بود.

در اینجا نه از نقش کل قرآن در نهضت‌های اصلاحی، بلکه سخن از يك آیه یا بخشی از يك آیه قرآن است؛ و آن آیه بسیار مشهوری است (سوره رعد، آیه ۱۱) که معرکه آراء مفسران قرن چهاردهم قرار گرفته است: **لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَالَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ.** (برای هر چیز پاسبانها از پیش رو و پشت سر برگماشته که به امر خدا او را نگهبانی کنند «و خدا با آنهمه مهربانی بخلق» حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند «و از نیکی به بدی شتابند» و هرگاه خدا اراده کند که قومی را به بدی اعمالشان عقاب کند، هیچ راه دفاعی نداشته و هیچکس را جز خدا یارای آنکه آن بلا بگرداند نیست... سوره رعد، آیه ۱۱. ترجمه شادروان مهدی الهی قمشه‌ای)

چنانکه اشاره شد، کانون بحث و اختلاف آراء، بیشترین بخش از آیه است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.** اکثر قریب به اتفاق مفسران قرن حاضر و سایر محققان مسلمانی که درباره مسائل اجتماعی و فلسفه تاریخ از نظر قرآن تحقیق کرده‌اند معنای این آیه یا این بخش از آیه را چنین گرفته‌اند که خداوند زندگی و سرنوشت قومی را از بد به نیک تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آن قوم به خود آیند و خود را دگرگون سازند و کمره‌مت به تغییر محیط و مشکلات خویش ببندند. اینان می‌گویند هیچ قوم عقب‌مانده و عقب‌نگه‌داشته شده‌ای مادام که در خود تحول نفسانی، یا به تعبیر جدیدتر آگاهی اجتماعی، نیابد و نخواهد و نکوشد که سرنوشت بدش به سرنوشت خوب مبدل شود، خداوند هم



که بر قرآن نوشته بود - و سه جلد آن به فارسی ترجمه شده است - نیز همین تأویلات افراطی و ظاهراً «علمی» خود را به خرج داده بود. و در همان زمانها، یعنی در حدود يك قرن پیش، بسیاری از زعمای اسلام، از جمله سید جمال‌الدین اسدآبادی ناچار شدند که ردیه‌های شدیدالحنی علیه افکار و اینگونه تفسیر و تأویلهای افراطی و غیر مجاز او بنویسند.

در ایران این «مد» یعنی تفسیر علمی از قرآن، نسبت به سایر کشورهای اسلامی، چندان رواجی نیافت، مگر در این سالهای اخیر. ولی تفسیر المیزان یکی از تفاسیر مهم قرن حاضر است که این روحیه انفعالی و انکساری را در برابر علوم طبیعی یا علوم اجتماعی غربی ندارد؛ و بخوبی دریافته است که علوم امروزه، هر چه هست اینجهانی است و با معاش سر و کار دارد نه با مبدأ و معاد. و راه علم و نیز هدف علم، از راه و هدف ایمان جداست. ایمان را نمی‌باید و نمی‌توان علمی کرد، چنانکه علم را نیز نمی‌توان دینی کرد. منظور ما این نیست که علم و دین با هم متناقض یا نقیض یکدیگراند. اگر اهل علم و اهل ایمان از حریم منطقی و حوزه خاص خویش تجاوز نکنند علم و ایمان حتی در واقع مخالف هم نیستند، بلکه مختلف‌اند. هر يك نماینده و نمایانگر يك جلوه از حقیقت مطلق و پاسخگو به يك سلسله از نیازهای مادی یا معنوی و آنی یا ابدی بشری است.

نقطه عطفی در تاریخ تفسیر

قرن چهاردهم از نظر تاریخ تفسیر قرنی است ممتاز و متمایز.

امدادی نخواهد کرد. ظاهراً این معنا و تفسیر خیلی موجه و مترقی است، و چنانکه گفته شد مفسران و مصلحان و اسلام شناسان خبره‌ای نیز بر همین سیره رفته و آیه را بر همین سیاق تفسیر کرده‌اند. این ترجمه و تفسیر هیچ عیبی ندارد جز آنکه با روح تعالیم اسلام و توحید و قرآن منافات دارد. هر چند که این منافات در نظر اول چندان مشهود نباشد. فحوای این تفسیر، خیلی دنیوی و اصالت بشری و بشر مدارانه است، چرا که بشر یا یک قوم و ملت را سلسله جنیان و اصیل می‌گیرد، و خداوند را قهراً دنباله روی اراده او. اگر این تحول مثبت، یعنی از شر به خیر، یا این تغییر نفسانی (یغیروا ما بانفسهم) را که طرفداران این معنا و این گونه تفسیر بدان قائلند، خود بشر انجام دهد، اختیار و خودمختار بودن مطلق بشر محرز می‌شود، و آن گاه دیگر جایی برای اولویت و احاطه اراده مقلب القلوب و قلاب القدر خدائی باقی نمی‌ماند. گویی خداوند به بشر وکالت تام الاختیار داده است که خودش همه کارهای خود را روپراه کند و به سرانجام برساند. این نگرش بیشتر طبیعی است تا توحیدی؛ و بکلی دنیوی و «اومانستی» است، و در نوع افراطی‌اش، یعنی آنجا که به دست پیروان یا هواخواهان ایدئولوژیهای دنیوی بیفتد، سر از نگرش مادی و حتی مارکسیستی در می‌آورد.

این نحوه نگرش که بازتاب ذهنیت بعد از رنسانسی عصر جدید است، نه فقط با قرآن، بلکه با نگرش دینی علی‌الاطلاق، بیگانه است؛ و این نحوه تفسیر ظاهراً مانوس و باطناً بیگانه، بکلی برخلاف اجماع جمهور مفسران قدیم است. نه با صدر و ذیل همین آیه وفاق دارد، نه با روح کلی قرآن و تفکر توحیدی. اگر مفسران و مصلحان و قرآن شناسان بنام و برجسته‌ای طرفدار این رأی، یعنی این نگرش و تفسیر جدید نبودند مشکلی نداشتیم، ولی مسئله این است که اغلب و بلکه قریب به اتفاق مصلحان و متفکرانی که در اسلام‌شناسی و قرآن‌شناسی و مبارزات و مجاهدات اجتماعی شأن و مقامی دارند قائل به تفسیر جدیداند، از جمله آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر، استاد شهید مرتضی مطهری، مرحوم آیت‌الله طالقانی، دکتر علی شریعتی و مهندس مهدی بازرگان^۵ حتی سید جمال‌الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده هم که در توجه دادن اذهان به قرآن و نیز این آیه فضل تقدم دارند، رایحه معنای جدید از قولشان بر می‌آید، و شاید سرمنشأ شیاع و شهرت این گونه تفسیر از این آیه، همانا در سخنان آنان باشد. این را نیز باید افزود که عبده در این مورد، و اصولاً در

مسائل عقیدتی و قرآنی، محتاط‌تر از اسدآبادی است، و گاه تعلق خاطر او به معنای معهود و قدیمی آیه، می‌خواهد بر کشش نگرش اصالت بشری و اصالت اجتماعی جدید غالب شود. مرحوم آیت‌الله نائینی، در یک مورد که به این آیه استشهاد کرده، نظری مشابه با این دو دارد.

اما قدما، تا آنجا که از تفحص محدود نگارنده بر می‌آید، برخلاف اغلب مفسران و محققان معاصر، هیچگونه تزلزل خاطرری در ترجمه و تفسیر و فهم مراد این آیه نداشته و با صرافت طبع و صفای ضمیری که طبعاً از مداخله ایدئولوژیهای دنیوی غربی در امان بوده، بدون تکلف و تردید به معنای ساده آیه راه برده و تفسیر روشن و بی تعارضی از آن به دست داده‌اند. معدل آراء مفسران قدیم از این قرار است که خداوند هر نعمتی - اعم از ایمان و طاعت و اطاعت و رونق و رفاه و راحت که بر اثر پیروی از فطرت و سنت الهی به قومی بخشیده باشد، مادام که نیت خود را نگردانند و در سررشته‌داری و سبب‌سازی او شك و شبهه نیآورند و بالطبع گرفتار ناسپاسی و غفلت و بَطَر (نعمت‌زدگی) و هوی‌پرستی نشوند، آن نعمت و نعیم را از نیک به بد [و نه از بد به نیک، چنانکه متجددان می‌گویند] مبدل نمی‌گرداند. و چون (در ازاء سوء نیت یا اعمال سوء یک قوم) پادافراهی برای آن قوم مقرر داشت، آن پادافراه بد هیچ برگردان و بلاگردانی ندارد، و در برابر خداوند هیچ یاری‌آوری نخواهند داشت.

چنانکه پیداست آنچه از روح قرآن و اسلام بر می‌آید همین تفسیر است که اصل را بر بخشش و بخشایش خداوند می‌گذارد و فقر ذات و فطرت گهگاه متمایل به فساد بشر را ملحوظ می‌دارد، و هشدار می‌دهد که قدر نعمت را بدانید و نعمت را از او بدانید، و زوالش را از فساد اندیشه یا عمل خود. به عبارت دیگر سنت الهی چنین است که بخشیدن نعمت با اوست و از اراده او آغاز می‌شود، ولی مقرر است که از دست دادنش و تباه کردنش، از اراده و عمل انسان آغاز شود. این تفسیر با شکوری خداوند و کفوری انسان متناسب است. از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که قرآن خواستار و الهامبخش تعالی معنوی افراد و اقوام است، نه دربند ترقی مادی و دنیوی آنان. قرآن به دینا اهمیت می‌دهد، ولی اولویت و اصالت نه.

باری معاصران و بزرگواران و پیشکسوتانی که بعضی از ایشان را نام بردیم، گویی اجماعاً طرفدار معنای جدیداند، که شرحش گذشت، و فقط شادروان علامه طباطبائی طرفدار

ثابت قدم تفسیر قدیمی این آیه است، و با دلایل متین و توجه به صدر و ذیل آیه و آیات مشابه و مناسب دیگر اثبات کرده است که برای آن معنای دیگر، یا حتی قول به افاده عموم آیه، یعنی تغییر را اعم از خیر به شر یا شر به خیر گرفتن راهی در قانون تفسیر و تفسیر قانونی قرآن نیست. اینک به نقل بخشی از تفسیر المیزان در این باب می‌پردازیم:

«جمله: ان الله لا یغیر ما بقوم الخ، چکیده اش این است که خداوند چنین قضا رانده و قضایش را حتم کرده که نعمتها و موهبتهایی که به انسان می‌دهد مربوط به حالات نفسانی خود انسان باشد، که اگر آن حالات موافق با فطرتش جریان یافت آن نعمتها و موهبتها هم جریان داشته باشد، مثلاً اگر مردمی به خاطر استقامت فطرتشان بخدا ایمان آورده و عمل صالح کردند، دنبال ایمان و اعمالشان نعمتهای دنیا و آخرت به سویشان سرازیر شود، همچنانکه فرمود: «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم بركات من السماء و الارض و لكن کذبوا» (اعراف، ۹۶) و مادام که آن حالت در دلهای ایشان دوام داشته باشد این وضع هم از ناحیه خدا دوام یابد، و هر وقت که ایشان حال خود را تغییر دادند، خداوند هم وضع رفتار خود را عوض کند و نعمت را به نعمت مبدل سازد.

«ممکن هم هست که از آیه عمومیت هم استفاده بشود یعنی نعمت را هم شامل شده چنین افاده کند: که میان تمامی حالات انسان و اوضاع خارجی یک نوع تلازم است، چه در جانب خیر و چه در جانب شر، پس اگر مردمی دارای ایمان و اطاعت و شکر باشند، خداوند نعمتهای ظاهری و باطنی اش را به ایشان ارزانی بدارد، و همینکه ایشان وضع خود را تغییر دادند و کفر و فسق ورزیدند خدا هم نعمت خود را به نعمت مبدل کند، و همچنین دچار نعمت باشند تا باز خود را تغییر دهند. همینکه تغییر دادند و به اطاعت و شکر باز گشتند باز هم نعمتشان به نعمت مبدل شود همچنین.

«ولکن ظاهر سیاق با این عمومیت مسابعد نیست، و مخصوصاً دنباله آن که دارد: «و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له» چه این دنباله بهترین شاهد است بر این که مقصود از «ما بقوم» نعمت قبلی ایشان است، نه اعم از نعمت و نعمت، چون جمله نامبرده تغییر را وصف می‌کند، و از این که در توصیف معنای آن می‌فرماید وضعشان را به عذاب و بدبختی تغییر می‌دهیم، فهمیده می‌شود که مقصود از وضع قبلیشان نعمت و خوشی ایشان است، (دقت بفرمائید) [جمله داخل پرانتز در اصل هست]

«علاوه بر اینکه خدای سبحان خود می‌فرماید: «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفون کثیر» (شوری، ۳۰) و می‌رساند که از بسیاری از سیئات عفو می‌کند، و آثار آنها را محو می‌سازد، و این خود دلیل است بر اینکه در جانب شر ملازمه‌ای میان اعمال انسان و آثار سوء خارجی نیست. به خلاف جانب خیر، که میان آن و آثار حسنه اش ملازمه هست، همچنانکه در نظیر آیه: «ذک ان الله لم یغیراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما با نفسهم» و این بدان جهت است که خدا تغییر دهنده نعمتی که بر قومی داده نیست تا آنکه ایشان خود را تغییر دهند» (انفال، ۵۳) فرموده خداوند آثار نیک کارهای نیک را از بین نمی‌برد.

«در اینجا ممکن است بگوئی همانطور که آیه فوق دلالت بر ملازمه میان کارهای نیک و آثار حسنه آن دارد جمله: «و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له» هم دلالت دارد بر ملازمه کارهای زشت و آثار سیئه آن، زیرا می‌گوید: وقتی خدا بدی را برای مردمی بخواهد هیچکس و هیچ چیز جلوگیری نمی‌شود، و خلاصه حتمی است، و این خود همان ملازمه است.

«در جواب می‌گوئیم جمله نامبرده جمله‌ای است که به قصد اصلی ایراد نشده بلکه در ضمن سخن به میان آمده، توضیح اینکه بعد از آنکه فرمود هر چیزی نزد او بمقدار است، و اینکه برای هر انسانی معقباتی هست، که او را به امرویی در امر وی حفظ کنند، و نمی‌گذارند هلاک شود، و یا وضعیت دگرگون گشته و یا در وجودش و در نعمتهایی که دادندش دچار اضطراب گردد، و همه ایشان بحکم خدا به حال خود باقی هستند، و خداوند هیچ تغییری بوضعشان نمی‌دهد، تا آنکه ایشان خود را تغییر دهند، که در این صورت واجب است بدانند که همانطور که ابقاء نعمتها قضائی حتمی بود، تغییر سعادت‌ها و نعمتها به نعمت نیز امور محکمه محتومه است که هیچ مانعی جلو تحققش را نمی‌گیرد؛ و امرش به دست خداست و غیر خدا کسی را در آن دخالتی نیست.

«و خلاصه مقصود از جمله مورد بحث افاده این معناست که مردم در قبضه قدرت خدایند، و هیچ مفری از حکم خدا ندارند، نه در طرف خیر و نه در طرف شر. «پس معنای آیه این می‌شود که وقتی خداوند برای مردمی بدی بخواهد (که البته نمی‌خواهد مگر آنکه ایشان خود را تغییر دهند، و از زی عبودیت و مقتضیات فطرت خارج شوند) هیچکس نیست که از شقاوت و نعمت و یا عذاب او جلوگیری کند.» باری، این نکته برای نشان دادن دقت علامه طباطبائی در

اینجا کفایت می‌کند و بهتر است خوانندگان بویژه آنان که می‌خواهند دقایق تفسیر این آیه را تا پایان پی‌گیری کنند، به اصل تفسیر مراجعه فرمایند، و اکنون باز گردیم به کل تفسیر المیزان.

تدوین المیزان

تدوین المیزان از ابتدا تا انتها از يك الكوی ثابت و سنجیده پیروی می‌کند، به این شرح که ابتدا چند آیه از يك سوره می‌آید [در ترجمه فارسی تفسیر، سپس ترجمه فارسی آیات می‌آید] بعد از آن، بخشی تحت عنوان بیان یا «بیان آیات» که به گفته خود استاد در مقدمه تفسیر، به يك یا چند موضوع از این موضوعات هفتگانه اختصاص دارد:

۱- معارف و حقایق مربوط به اسماء و صفات خداوند مانند حیات، علم، قدرت، و نظایر آن.

۲- اطلاعات مربوط به افعال خدا مانند خلق، امر، اراده، مشیت، هدایت و نظایر آن.

۳- مسائل مربوط به کلیات عالم که با وجود انسان ارتباط دارند مانند لوح، قلم، عرش، کرسی، بیت معمور، آسمان، ملائکه و غیره.

۴- دانستیهای مربوط به انسان قبل از دنیا.

۵- دانستیهای مربوط به انسان در دنیا، مانند تاریخ نوع انسان، شناختن شریعت و نبوت و کتاب و غیره.

۶- دانستیهای مربوط به انسان بعد از دنیا یعنی برزخ و معاد.

۷- معارف مربوط به اخلاق انسانی مانند ایمان، احسان، اخلاص و امثال اینها.

غالباً مسائل لغوی و ادبی در همین بخش یعنی ابتدای «بیان آیات» مطرح می‌شود.

پس از این بخش بخش دیگری تحت عنوان «بحثی از نظر روایات» یا «بحث روایتی» که به نقل و نقد احادیث و اخبار اختصاص دارد پیش می‌آید و در آن از کتب حدیث و تفسیر عامه و خاصه، احادیث مربوط به موضوع، نقل و در اطراف آنها بحث می‌شود. سپس در مرحله سوم، بحثهای مناسب کلامی یا فلسفی یا علمی و یا مربوط به علوم قرآنی نظیر بحث در باب اعجاز بطور مطلق و بیان وجوه چند گانه اعجاز قرآن، یا جبر و تفویض و یا شفاعت و یا محکمت و مشابهات، در میان می‌آید. و این روش در سراسر تفسیر، یکسان و یکدست پیش می‌رود.

حاصل آنکه، با توجه به دقت نظر حکیمانۀ مؤلف معظم و

موشکافیهای منطقی و ادبی و نقادی احادیث و نیز انتقاد ایشان از ارای بعضی از مفسران قدیم و جدید و احتوای این اثر بر امهات مسائل فلسفی و کلامی و اشتغال بر گنجینه عظیمی از احادیث تفسیری و غیر تفسیری و رعایت انصاف محققانه، و سرانجام برعکس اکثر تفاسیر، بویژه تفاسیر «علمی» قرن حاضر، تسلیم علم زدگی و دنیاگرایی نشدن، و چنانکه سزاوار راسخان در علم و ایمان است، با متانت و منطقی صبورانه پرده از چهره حقائق والا بر گرفتن، تفسیر المیزان از ارزش کم نظیری برخوردار است. و چه بسا این ترکیب موزون «عقل و نقل» و روایت و درایت تفسیری، گرامی‌ترین هدیه علمی و حکمی عالم تشیع به پیشگاه قرآن و اهل قرآن باشد. و بمانند مجمع البیان تا قرن‌ها اعجاب و احترام قرآن‌شناسان و تفسیردانان سراسر اقطار عالم اسلام را برانگیزد.

۱. از جمله نگاه کنید به: سید محمد باقر صدر، سنتهای تاریخ در قرآن. ترجمه

سیدجمال موسوی (تهران، روزبه، ۱۳۶۰) صفحات ۵۹، ۷۴، ۷۸. یا ترجمه دیگر همین اثر تحت عنوان انسان مسئول و تاریخ ساز از دیدگاه قرآن. ترجمه محمد مهدی فولادوند (تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۵۹) صفحات ۲۹-۳۰، ۴۰، ۶۴.

۲. از جمله: مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، ص ۱۰۳، و جامعه و تاریخ، ص ۱۹۱.

۳. از جمله: محمود طالقانی، از آزادی تا شهادت (تهران، ابوزر، ۱۳۵۸) صفحات ۱۷۴-۱۷۷.

۴. از جمله: علی شریعتی، ما و اقبال (تهران، حسینیه ارشاد)، ص ۱۶۱؛ همچنین: زمینه شناخت قرآن (تهران، بعثت)، ص ۵۷-۵۹.

۵. در اکثر آثار، از جمله: مهدی بازرگان، نیکبازی (تهران، کانون نشر و پژوهشهای اسلامی)، ص ۱۵۴-۱۵۶. همچنین بازگشت به قرآن (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰)، ص ۱۲۳.

۶. در مورد سیدجمال‌الدین اسدآبادی، از جمله: گزیده عروة الوثقی. ترجمه عبدالله سمندر (تهران، مولی، ۱۳۶۰)، صفحات ۸۵، ۸۴، ۱۵۶، ۱۶۵.

۷. از جمله: محمد عبده، دروس من القرآن (بیروت، دارالاحیاء العلوم، ۱۴۰۰ هـ)، صفحات ۱۵۳-۱۵۸.

۸. نگاه کنید به: محمدحسین نائینی، تشبیه الامة و تنزیه الامة، یا حکومت از نظر اسلام. بضمیمه مقدمه و توضیحات بقلم سیدمحمد طالقانی (تهران، شرکت انتشار)، ص ۱۷.

۹. نگاه کنید به: مجمع البیان شیخ طبرسی. (بیروت، احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ هـ)، ج ۳، ص ۲۸۱؛ همچنین کشف زمخشری (تهران، انتشارات آفتاب)، ج ۲، ص ۳۵۲؛

همچنین غرائب القرآن و رغائب الفرقان نظام نیشابوری، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۳۶۸؛ همچنین انوار التنزیل قاضی بیضاوی (قاهره، مصطفی البابی، ۱۳۸۸ هـ)،

ج ۱، ص ۵۱۵؛ همچنین صافی ملاحسن فیض، چاپ سنگی، ص ۲۵۴، و سایر تفاسیر.

۱۰. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۲، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی (تهران، محمدی، ۱۳۵۰)، ۱۹۷-۱۹۹.